

برنامه تجدید و نوسازی ایران در عصر رضاشاه پهلوی

محمد رضا علم*

فرزانه دشتی**، بیژن میرزایی***

چکیده

نوسازی در تجربه اروپاییان، بر پایه مدرنیته و به یاری و کمک بورژوازی و دولت مطلقه و ملی و مدرن و از گذر تغییرات اجتماعی وسیع و همه‌جانبه، به ظهور جوامع مدرن و توسعه‌یافته انجامید. اما، در کشور ایران، با وجود تلاش‌هایی که در عصر رضاشاه صورت گرفت، نوسازی به ایجاد جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته نینجامید. نوسازی در دوره پهلوی اول شتابان صورت گرفت و به دلیل تسلط دولت بر منابع قدرت، ناتوانی و پراکندگی جامعه مدنی، نوسازی در عرصه‌هایی اجرا شد که با ساخت و سرشت دولت مطلقه در انطباق بود. لذا، ممانعت دولت مطلقه از گسترش مشارکت و شکل‌گیری رقابت، حوزه سیاست ایران را به عرصه‌ای توسعه‌نیافته در ساخت اقتصادی و اجتماعی تبدیل کرد. به بیانی دیگر، دولت مطلقه در حوزه سیاست و نظام سیاسی مانع توسعه بود و به بازتولید استبداد و خودکامگی منجر شد و به دلیل نارسایی‌های اساسی ایستاری و ساختاری، به حل بحران‌های عمده هویت، مشروعیت، توزیع و تضادهای عمده داخلی و خارجی و برقراری ثبات نهادینه، قانونمند و پایدار به سمت سرمایه‌داری و جامعه مدرن همراه با تقویت نهادهای مدنی و دموکراتیک و بورژوازی مستقل و ملی موفق نگردید.

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول) mram36@yahoo.com

** مربی و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خرم‌آباد

farzanehdashti30@yahoo.com

*** مربی و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خرم‌آباد

bizhan_mirzaee@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۲۲

در این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که چرا کشور ایران به رغم تجربه نوسازی در دوران پهلوی اول، نتوانسته به جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته تبدیل شود. لذا، تلاش می‌شود تا با تحلیل و تبیین علل و عوامل مربوطه، رهیافت تازه‌ای برای فهم تنگنا و بن‌بست توسعه‌نیافتگی در دوره مورد بحث ارائه شود. روش پژوهش نیز مبتنی بر کار کتابخانه‌ای و عمدتاً بر یک مطالعه تاریخی - تحلیلی استوار است.

کلیدواژه‌ها: رضاشاه، پهلوی اول، نوسازی، توسعه، مدرنیته، دولت - ملت.

۱. مقدمه

نوسازی فرایند تغییرات اجتماعی بر پایه و مبنای مدرنیته و با هدف رسیدن به جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته است که در تجربه اروپاییان، به نحو اساسی و ساختاری و در همه جنبه‌ها و حوزه‌ها، به صورت یکپارچه و نظام‌مند به شکلی نسبتاً موفقیت‌آمیز صورت گرفت. در این روند، جامعه سنتی، کشاورزی با محوریت کلیسا، ارباب و زمیندار و شاه، متحول و دگرگون شد و جامعه‌ای مدرن بر پایه عقل و علم و با هدایت بورژوازی و ایفای نقش دولت مطلقه و بعد دولت ملی و مدرن و دموکراتیک تحقق یافت.

به بیانی دیگر، غرب به کمک مقوله‌هایی چون عقلانیت، علم، انسان‌باوری، دنیاگرایی، تفرد، آزادی و حقوق فردی، مالکیت خصوصی، جدایی دین از دولت، اصل رقابت و تکثر و تساهل، حکومت قانون، انتخاب و انفکاک، کار و تولید و صنعتی‌شدن، انباشت سرمایه و تخصیص بهینه منابع و امکانات و تحقق ظرفیت‌های تولیدی جامعه، به رفع جهل، فقر، نابرابری، بیکاری، تأمین نیازهای اساسی بشر، تقویت خودباوری و اعتماد به نفس، آزادی و رهایی انسان از قیدوبندها و الزامات و اجبارهای طبیعت و موانع ذهنی و عینی پرداخته و در نهایت انسان مدرن و جامعه توسعه‌یافته با گذار از این مرحله و با برقراری نظم اجتماعی و سیاسی، به کیفیت زندگی، رسیدن به شادی، امنیت، رفاه و شناخت ابعاد متعالی حیات پرداخت.

اما، این تجربه به شکلی ناقص، سطحی و ایدئولوژیک به سایر کشورهای جهان و مشخصاً ایران انتقال یافت. شبه‌نوسازی‌هایی در این کشورها در چهارچوب روابط وابستگی صورت‌پذیرفته و ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی از پیش موجود را در این کشورها و از جمله ایران، ماهیتاً متحول و دگرگون نکرده و لذا نه تنها به حل

بحران‌ها و رسیدن به جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته منجر نگردیده، بلکه تداوم آنها را نیز موجب شده‌است.

دوران رضاشاه با تشکیل دولت مدرن و بازسازی جامعه‌ی ایران بر اساس دستور کار مدرنیسم مصادف بود. استفانی کرونین در کتاب *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین* کوشیده‌است تحولات ایران را در این دوران در بخش‌های مختلف از جمله بازسازی دولت، روابط خارجی، تحول در لباس و آموزش و پرورش، زنان و برخورد دولت با عشایر مورد بررسی قرار دهد. مقالات در واقع گزارشی تحلیلی از حوزه‌ی مورد مطالعه‌ی خود هستند و رویکرد واحدی بر آنها حکم فرما نیست.

کتاب *تجدد آمرانه* نوشته‌ی تورج اتابکی در زمینه‌ی مشابه کتاب کرونین به مطالعه می‌پردازد، با این تفاوت که نگاهی تطبیقی به ایران و ترکیه در دهه‌های آغازین قرن بیستم دارد؛ دو کشوری که روند مشابهی را طی می‌کردند. در این کتاب، مفهوم مدرنیزاسیون از بالا یا تجدد آمرانه مفهوم مرکزی مقالات را تشکیل می‌دهد و محققان درباره‌ی تحولاتی که دولت رضاشاهی و آتاتورکی به جامعه‌های خود تحمیل کردند و در برخی موارد واکنش مردم را به این تحولات مورد بررسی قرار می‌دهد.

کتاب *مجلس و نوسازی در ایران ۱۳۰۱-۱۳۱۱* اثر محمدوحید قلفی از این جهت متمایز است که تحولات این دوره را به واسطه‌ی مصوبات مجلس پی می‌گیرد. اغلب مجالس رضاشاهی دست‌نشانده بودند، اما تحولات ایجاد شده در ایران دست‌کم در دهه‌ی نخست زمامداری رضاشاه، از مسیر تصویب مجلس گذشته‌است. روایت قلفی فقط به مصوبات بسنده نمی‌کند و در مواردی واکنش نیروهای اجتماعی - مانند واکنش روحانیون به سربازگیری - و نحوه‌ی تعامل مجلسیان و دولتیان را با این اعتراضات نیز مرور می‌کند؛ تعاملاتی که در برخی موارد به تعدیل مصوبات قانونی می‌انجامیده‌است.

ملت‌سازی دوران رضاشاهی بر ایدئولوژی ناسیونالیسم متکی بود. در واقع، تلاش می‌شد بر اساس ناسیونالیسم، هویت جدیدی برای جامعه‌ی ایرانی ایجاد شود. محمدعلی اکبری در کتاب *تبارشناسی هویت جدید ایرانی: عصر قاجار و پهلوی اول*، مسئله‌ی هویت را در چهارچوب مسئله‌ی تشکیل دولت - ملت در ایران قرار می‌دهد و زمینه‌های روشنفکرانه‌ی آن و اقدامات دولتی را در این زمینه مرور می‌کند. نیمه‌ی دوم کتاب او، به دوران رضاشاه و اقدامات دولت در سه حوزه‌ی رویه‌های آموزشی، رویه‌های حقوقی و رویه‌های تبلیغاتی برای ایجاد هویت جدید می‌پردازد. نکته‌ی مهم کتاب او آن است که

به گفتمان‌های روشنفکری بسنده نمی‌کند و اجرای این سیاست‌ها و نحوه و رویه آنها را هم مدنظر قرار می‌دهد، اگرچه این رویکرد بخش اندکی از کتاب او را به خود اختصاص می‌دهد.

کتاب جنسیت، ناسیونالیسم و تجدید در ایران اثر فاطمه صادقی یک گروه خاص اجتماعی یعنی زنان را مورد پژوهش قرار داده و البته فقط به گفتمان‌های روشنفکرانه زمان تغییر سلطنت پرداخته است. اگرچه خود مسئله زنان و به خصوص واقعه کشف حجاب مورد بررسی‌های فراوان قرار گرفته است، نکته متمایزکننده کتاب صادقی آن است که این تحولات را در چهارچوب ایدئولوژی ناسیونالیسم توضیح می‌دهد.

این پرسش مهم و اساسی در مورد ایران مطرح است که چرا کشور ایران به‌رغم تجربه نوسازی در دوران پهلوی اول، نتوانسته به جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته تبدیل شود. فرضیه پژوهش حاضر این است که نوسازی در ایران فاقد یک اساس و مبنای نظری روشن، دقیق، هدفمند و چهارچوب نظری منسجم و جامع بوده و به جای محتوای عمیق فلسفی عام مدرنیته و نوسازی اساسی، ساختاری، همه‌جانبه و فراگیر، تحت‌تأثیر یک نوع ایدئولوژی وارداتی نوسازی، تغییرات اجتماعی ناقصی را منجر شد که جامعه ایرانی را از حالت سنتی خارج کرد، ولی کماکان نتوانست آن را به جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته بدل سازد. به بیانی، نوسازی در این دوران به تغییرات صوری، ظاهری و سطحی منجر شده و در واقع نوعی غربی‌شدن به عنوان هدف نوسازی، دنبال می‌شده است. همچنین، مسئله اساسی و مهم در اینجا این است که با همه قدرت نظامی و اقتدار، در واقع ضعف و ناتوانی دولت مرکزی در نداشتن برنامه و مدیریت صحیح و متناسب با توسعه برای کشور در کنار دخالت‌های خارجی، یک بی‌ثباتی پایدار را که مانعی برای توسعه و پیشرفت است، به‌وجود آورده و در نتیجه تضعیف بیشتر دولت، مشروعیت و اقتدار آن، اصلاحات ناموفق از بالا، افزایش اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی، هجوم بیگانه و تعمیق هرچه بیشتر بحران‌ها و عقب‌ماندگی از چرخه ترقی و توسعه‌یافتگی را، به‌رغم همه تلاش‌های صورت‌گرفته برای رسیدن به جامعه مدرن در این دوره شاهد هستیم. به دیگر سخن، به جای از بین رفتن این مشکلات و بی‌ثباتی‌ها یا به حداقل رساندن آنها، متأسفانه شاهد تداوم و افزایش آنها هستیم.

روش تحقیق در این پژوهش، مبتنی بر کار کتابخانه‌ای و عمدتاً بر یک مطالعه تاریخی - تحلیلی استوار است.

۲. تعریف نوسازی

در ادبیات علوم اجتماعی، تعاریف متفاوتی از نوسازی ارائه شده و این به دلیل پیچیدگی‌ها و چندبعدی بودن موضوع است. واژه «مدرنیزاسیون» (Modernization) در زبان فارسی به مفاهیمی چون نوسازی، امروزی‌شدن و متجددشدن ترجمه شده است.

نوسازی به عنوان فرایندی کلی و گسترده مطرح است که ابعاد وسیعی از حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها را دربرمی‌گیرد و در سطوح مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و روانی قابل بررسی است.

در تعریفی از دانیل لرنر (Daniel Lerner) آمده است: «امروزین‌شدن واژه رایج برای فرایند کهن است؛ یعنی، فرایند تغییر اجتماعی به نحوی که کشورهای کمتر توسعه‌یافته خصایص معرف جوامع توسعه‌یافته را کسب کنند» (پیران، ۱۳۶۷: ۴۴). در تعریف دیگری نیز آمده است:

نوسازی فرایندی است که به واسطه آن جوامع کشاورزی به جوامع صنعتی انتقال پیدا می‌کنند. این انتقال دربردارنده توسعه تکنولوژی صنعتی پیشرفته و انتظام‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است که برای هدایت و بهره‌گیری از تکنولوژی مناسب هستند (Vago, 1989: 129).

شوراتز (Schwartz) نیز نوسازی را چنین تعریف کرده است: «کاربرد منظم، حمایت‌شده و هدفدار انرژی‌های انسانی برای دراختیارگرفتن عقلایی محیط طبیعی و اجتماعی انسان به خاطر مقاصد گوناگون بشری» (عالم، ۱۳۸۰: ۱۰۹). بنابراین، مفهوم نوسازی متضمن تغییر اساسی در ساختار، اعتقادات و ارزش‌های اجتماعی مردم در همه عرصه‌های اندیشه و عمل انسان است. جنبه‌های اصلی آن، شهرنشینی، صنعتی‌شدن، دموکراتیزه‌شدن، تعلیم و تربیت و مشارکت رسانه‌هاست.

اندیشمندان علوم اجتماعی هر یک بر مبنای زمینه‌های مطالعاتی خود، تعریفی از نوسازی ارائه داده‌اند. گروهی از منظر جامعه‌شناسی، گروهی از منظر اقتصادی، برخی از لحاظ روانی و عده‌ای از جنبه سیاسی این مفهوم را مورد مذاقه قرار داده‌اند. و این به دلیل گستردگی فرایند نوسازی است.

الف) نوسازی از دیدگاه جامعه‌شناختی: جامعه‌شناسان در تعریف نوسازی معمولاً به ابعادی چون تفکیک و تمایز اجتماعی نقش‌ها و دگرگونی در کنش‌ها و غالب‌شدن کنش‌های عقلانی و منطقی در بین افراد جامعه توجه دارند. به نظر آنها، افراد زمانی متجدد

شدند که قیدوبندهای فکری از طریق آموزش و پرورش، سواد و رسانه‌های جمعی از بین رفت و این خود باعث شد که افراد به گونه‌ای دیگر به جهان بنگرند و به اصطلاح آگاهانه انتخاب کنند (گلدروپ، ۱۳۷۱: ۲۶).

ب) تعریف نوسازی از دیدگاه اقتصادی: نوسازی اقتصادی بیشتر دلالت بر تحقق تغییرات و نوآوری‌هایی در زمینه شیوه تولید یک جامعه دارد و این نوسازی با نوسازی صنعتی که طی آن به کارگیری و استفاده از انرژی ماشینی و نظام کارخانه‌ای جای استفاده از انرژی انسانی و حیوانی را می‌گیرد، ارتباط پیدا می‌کند. در مجموع، نوسازی اقتصادی در گرو تشکیل سرمایه، دستاوردهای فنی و علمی، آموزش و پرورش مناسب و کافی و برخورداری از مواد خام و انعطاف‌پذیری نظام بازار است (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۴: ۱۷۰-۱۷۱).

ج) تعریف نوسازی از دیدگاه سیاسی: نوسازی سیاسی دلالت بر گسترش نهادهای دموکراتیک و مشارکت مردمی در امور سیاسی دارد. هانتینگتون (Huntington) که از صاحب‌نظران بنام توسعه سیاسی است، نوسازی سیاسی را حاصل افزایش تحرک اجتماعی و مشارکت مردم در امور سیاسی می‌داند. به نظر او، از عوامل اساسی در کنترل نوسازی، ثبات ارزش‌های مشترک و حفظ نظم و تعادل است. او نهادی شدن تحرک اجتماعی افراد و مشارکت سیاسی آنها را در فرآیند نوسازی شرطی اساسی می‌داند (همان: ۱۷۱). از نظر هانتینگتون، تعیین‌کننده‌ترین جنبه‌های نوسازی سیاسی را باید در سه مؤلفه بررسی کرد: عقلانیت اقتدار سیاسی، تمایز کارکردی و ساختاری و رشد مشارکت سیاسی. با این بیان، نوسازی سیاسی به عقلانی شدن اقتدار، تمایز ساختارها (نهادسازی) و گسترش اشتراک سیاسی (مشارکت سیاسی) نیازمند است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵۶، ۱۳۹).

د) نوسازی از دیدگاه روانی: روان‌شناسان اجتماعی و علمای علوم تربیتی و نیز جامعه‌شناسانی که در تحلیل‌های خود واحدهای مطالعه خود را سطح خرد و فردگرایانه انتخاب می‌کنند، در تعریف نوسازی معمولاً بر ویژگی‌های روانی و فردی افراد جامعه تأکید می‌کنند و از نوسازی انسانی و روانی سخن می‌گویند. اینان بر آن‌اند که نوسازی روانی و فردی شرط اولیه تحقق نوسازی در سطوح اجتماعی است. در تعریف نسبتاً قابل قبولی آمده است که:

نوسازی روانی «مفهومی» است که به فرآیندهای تغییر در سطوح ارزش‌ها، سبک‌های شناختی، ویژگی‌های شخصیتی و غیره اطلاق می‌شود که در سایه تجاربی چون اقامت در

شهر، رفتن به مدرسه، تماس با رسانه‌های جمعی و استخدام در بنگاه‌های مدرن به‌دست‌می‌آید و خود به رفتارهایی منجر می‌شود که دال بر توسعه اقتصادی و سیاسی جامعه است (بنوعیزی، ۱۳۷۴: ۱۳).

بنابراین، با وجود تفاوت‌های صوری که در تعریف نوسازی وجود دارد، می‌توان گفت همه این تعاریف دست‌کم در چهار عامل اساسی مشترک‌اند: نوسازی فرآیندی است جهت‌مند؛ حرکتی است از شرایط سنتی، ساده و اجتماع‌وار (Gemeinschaft) به ترتیبات اجتماعی و اقتصادی عقلانی، پیچیده‌تر و تجارب‌مآبانه؛ نوسازی به مثابه یک فرآیند، مستلزم دگرگونی، سازگاری، واردسازی یا انتقال اندیشه‌ها، نهادها و فناوری نو از دنیای پیشرفته‌تر به دنیای کمتر توسعه‌یافته است و روشنفکران در این جریان، به عنوان «حاملان» نوگرایی، مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کنند (وکیلی‌زاد، ۱۳۷۸: ۳۶).

نظریه نوسازی عمدتاً مبتنی بر تمایز میان سنت و مدرنیته است. انگاره اصلی این نظریه آن است که توسعه بر حول محور ایستارها و ارزش‌ها می‌چرخد و جوامع سنتی را افرادی اداره می‌کنند که ذهنیت سنتی دارند؛ بنابراین، برای پذیرش نوآوری آمادگی ندارند، در حالی که جوامع مدرن به ذهنیت مدرن و کسانی نیاز دارند که مشتاق‌اند چیزهای نو را تجربه کنند. از جمله انتقادات وارد بر این پارادایم را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

الف) تمایز بین سنت و مدرنیته چنان ناپروورده است که به لحاظ نظری اصلاً کارساز نیست، چون محتمل است که منافع مادی روشنی در ورای بعضی از ایستارها و ارزش‌های سنتی قرار داشته‌باشد، هم‌چنان که منفعی در ورای بعضی از ارزش‌های مدرن قرار دارد.

ب) انتقاد اصلی این است که نظریه نوسازی گرایش به آن دارد تا نقشی را که طبقه و سایر منافع در ارتقا یا بازدارندگی توسعه دارند، نادیده بگیرد (اسکلینز، ۱۳۷۶: ۴۸-۴۹).

ج) تحلیل‌های نوسازی بر آن‌اند تا خصلت تجویزی به خود بگیرند و به جای مطالعه تاریخی بسترهای ساختاری جوامع توسعه‌نیافته، در فکر آن‌اند که آیا این ویژگی‌ها از الگوی آرمانی غربی که به منزله استانداردهای ظاهراً مورد اجماع به‌شمار می‌روند، پیروی می‌کنند یا از آنها فاصله می‌گیرند.

د) در همه نظریه‌های نوسازی این ایده نهفته است که کشورهای درحال توسعه، امروز باید از مراحل و فرآیندهای مشابهی عبور کنند که کشورهای توسعه‌یافته سابق آن را تجربه کرده‌اند.

هـ) ادبیات مربوط به نوسازی، از تجربیات غرب در زمینه توسعه بیرون کشیده شده

است. مطلوبیت و کارایی آنها، در مورد جوامع غیر غربی، کاملاً مورد تردید است و زمان، روال، شیوه‌ها و چگونگی راهکارها و مراحل توسعه در غرب را لزوماً نمی‌توان در مورد جوامع دیگر به کار برد (نوذری، ۱۳۸۸: ۱۹۶، ۲۹۷).

۳. مدرنیته و نوسازی

مدرنیته ذهنیت را در نظر دارد و پدیدآورنده یک حالت و روحیه است؛ بدین گونه، مدرنیته مشخصه و صفت عصر جدید است. مدرنیته نه فقط نوگرایی، بلکه دریافت ذهنی نواز جهان هستی است.

مدرنیته عناصر درونی فکری - فلسفی است: فرهنگ و اندیشه‌های فلسفی و سیاسی مدرن و جهان‌بینی مدرن. در واقع، مدرنیته چهارچوب نظری تغییرات و نوسازی در غرب را تعیین می‌کرد. به عبارتی، می‌توان گفت مدرنیته هم مبنا و هم مقصد فرایند نوسازی است. بنیان نظری تمدن غرب بر مدرنیته استوار است، ولی خود مدرنیته ادامه پروتستانیزم است. با ظهور رنسانس و به‌ویژه از قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی، تاریخ قرون وسطایی به پایان رسید و عهد مدرن آغاز گردید. مدرنیته که مبنا و جهت و مقصد تغییرات را نشان می‌دهد، دارای بار ارزشی بوده و می‌تواند بر اساس فرهنگ‌ها و نظام‌های ارزشی خاص هر جامعه به رنگی درآید و تفاوت‌هایی داشته‌باشد. اما با این حال، یک سلسله مؤلفه‌ها و ویژگی‌ها در مدرنیته عام و همگانی است و صرف‌نظر از زمان و مکان خاص، وجوه و اصول و معیارهای ثابت، عام، انسانی، علمی و استاندارد توسعه هستند (موتقی، ۱۳۸۵: ۲۳/۱) که برای کشف اینها بهتر است ویژگی‌های مدرنیته غربی را شناخت و استخراج کرد تا پس از آن، نوسازی را در ایران دوره پهلوی اول ترسیم و تدوین کنیم. وارما (Varma) چند معیار کلی و کلیدی را برای مدرنیته برمی‌شمارد که بسیار قابل توجه‌اند: عقلانیت، فردگرایی، سکولاریزم، برابری، کاربرد اصول علمی برای پیشبرد تکنولوژی و اهداف شخصی (Varma, 1980: 7).

همچنین، شکل‌گیری دولت ملت‌ها از عهدنامه وستفاليا (۱۶۴۸ م) و با منشأ سرزمینی در پرتو ناسیونالیسم هویت ملی و انسجام اجتماعی اقوام و گروه‌های مختلف زبانی، نژادی و مذهبی در قالب محدوده‌های سرزمینی معین، پدیده‌ای جدید بود که اگرچه شاید نتوان آن را یک اصل ذاتی مدرنیته خواند، چراکه با روح اومانستی مدرنیته متعارض است، به هر شکل یک ویژگی اصلی و رکن اساسی مدرنیته است (موتقی، ۱۳۸۵: ۳۷/۱).

در واقع، اخلاق عقلانی، خوداتکایی فردی، آزادی از جزئیات مذهبی، ایمان و اعتقاد به کمال‌پذیری طبیعت انسان و جامعه، برابری و عدالت که از ویژگی‌های مدرنیته‌اند، چهارچوب نظری نوسازی را شکل داده‌اند. مدرنیته در عین حال که مبنای نظری نوسازی بوده‌است، در جهت مقصد و اهداف و آرمان‌های نوسازی نیز تعیین‌کننده بوده‌است و اصول و مؤلفه‌های آن، شکل و محتوای تغییرات را در همه جنبه‌ها و حوزه‌ها رقم زده و انسان مدرن، جامعه مدرن و توسعه‌یافته را به‌وجود آورد.

۴. نوسازی در عصر پهلوی اول

دولت‌های مطلقه (Absolutist State) همه‌جا متولی نوسازی جامعه خود بوده‌اند. نوسازی در کشورهای اروپای غربی با شکل‌گیری دولت‌های مطلقه و تحت‌تأثیر خواسته‌های طبقه جدید آغاز شد و با وقوع منازعه میان طبقات جدید و قدیم و بیرون‌راندن دست‌کم بخشی از طبقه حاکم سنتی، در چهارچوبی سرمایه‌دارانه و دموکراتیک ادامه یافت. در ایران، نوسازی در برخی از زمینه‌ها در قرن نوزدهم آغاز شد، اما ضعف و ناتوانی دولت قاجار و نیز طبقه متوسط موجب ناکامی و توقف آن شد. لذا، با توجه به شکل‌نگرفتن نظام بورژوازی در ایران، پیشبرد فرایند نوسازی مستلزم وجود دولتی مدرن، متمرکز و مقتدر بود (سینائی، ۱۳۸۴: ۱۶۶).

لذا، رضاشاه بعد رسیدن به قدرت مطلقه، از سال ۱۳۰۴ خورشیدی در جهت تشکیل یک دولت مرکزی قوی، از همان آغاز بر ضرورت نوسازی و اصلاحات مالی، اداری، اقتصادی، نظامی، آموزشی، پیشرفت تجارت از طریق احداث جاده‌ها و راه‌آهن تأکید کرد. به طور کلی، اصلاحات و نوسازی را در این دوره می‌توان در چهار بخش (۴ دسته) تقسیم‌بندی کرده، مورد بررسی قرارداد:

۱.۴ تحول نظامی - اداری و سیاسی

رضاشاه به تأسیس ارتشی مدرن دست‌زد، چراکه مدرن‌سازی ارتش زمینه نوسازی را در سایر بخش‌ها یا دیگر حوزه‌های جامعه فراهم می‌ساخت. تمرکز قدرت، وحدت ملی، اصلاحات و ایجاد نظام دیوانی مدرن، همگی نیازمند استقرار ارتش جدید و مدرن بودند (بشیریه، ۱۳۷۸: ۷۰).

رضاشاه با ایجاد تشکیلات نظامی واحد در سال ۱۳۰۰ ش و تأسیس دانشکده افسری

در همان سال، به این روند تداوم بخشید (خلیلی خو، ۱۳۷۳: ۱۳۱-۱۳۸) و به رشد طبقه متوسط جدید در ایران یاری رساند و طبقه افسران به عنوان بخشی از حاملان فرایند نوسازی در عرصه تغییرات اجتماعی، مؤثر واقع شدند (زهیری، ۱۳۸۱: ۱۲۶). جذب امکانات مالی و درآمدهای نفتی، افزایش تعداد کادر افسران ایرانی، خدمت نظام وظیفه اجباری، خرید سلاح‌های جدید و آموزش‌های جدید و تقسیم‌بندی‌های جدید تشکیلاتی، همگی برتری ارتش و قدرت مطلقه رضاشاه را بر جامعه تثبیت می‌کرد (دیگار و همکاران، ۱۳۷۸: ۱۰۱/۲).

تا پایان حکومت رضاشاه، بودجه وزارت جنگ بیش از یک سوم بودجه کل کشور بود و سالانه به طور متوسط ۳۳٪ بودجه و درآمد دولت را به خود اختصاص می‌داد که تخصیص بودجه از منابع دیگر، از جمله درآمدهای نفتی هم، جداگانه صورت می‌گرفت و صرف امور و فعالیت‌های نظامی، فراتر از وزارت جنگ می‌شد (خلیلی خو، ۱۳۷۳: ۱۳۵-۱۳۶).

رضاشاه از ارتش به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد هویت ملی، تسریع آهنگ نوسازی و تغییر ساختار دولت استفاده کرد و با سرکوب شورش‌های عشیره‌ای و منطقه‌ای و قومی، به برقراری وحدت ملی دست زد. این سیاست سرکوب او در قبال عشایر، با اسکان اجباری آنها در قالب سیاست «تخته‌قاپو» کردن عشایر همراه بود که تخته‌قاپو کردن ایلات کوچ‌رو به منظور برقراری امنیت و با اهداف سیاسی و جایگزین کردن وفاداری به دولت مبتنی بر ملت، به جای وفاداری به قوم و قبیله انجام گرفت. از پیامدهای تخته‌قاپو کردن، تغییر در شیوه معیشت ایلات بود و موجب نابودی بخش بسیاری از امکانات مالی و احشام عشایر گردید (احتسابیان، ۱۳۱۵: ۲۵۷-۲۶۰) و بدون تردید، جریان‌های از قبل نهفته را در جوامع ایلی تقویت کرد، تمایلات مرکزگرایز را شتاب بخشید و بیگانگی جامعه ایلیاتی را از خان‌ها عمیق‌تر کرد (کرونین، ۱۳۸۹: ۲۳-۳۲). لذا، با فروپاشی دولت رضاشاه، ایلات کوچنده فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی خود را از سرگرفتند که این امر علاوه بر روشن‌ساختن ناکامی سیاست‌های قهرآمیز و خشونت‌بار در تغییر فرهنگ و شیوه زیست، به افزایش جمعیت ایلات کوچ‌رو انجامید (سینائی، ۱۳۸۴: ۱۵۹، ۱۶۰).

همچنین، برای تضمین قدرت خود، با پشتوانه ارتش، روزنامه‌های مستقل و رادیکال همچون *توفان* و *ستاره سرخ* را تعطیل و مصونیت پارلمانی را از نمایندگان سلب کرده و احزاب سیاسی را از بین برد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۱۹، ۱۲۶).

در این دوران، از ارتش به عنوان نیروی سرکوبگر برای خاموش کردن شورش‌ها و

متحدساختن کشور استفاده کرد و بعدها از طریق اداره شهربانی، تبدیل به دستگاه پلیس سرکوبگر و بدون علت غایی نمود پیدا کرد و سربازان ایرانی به زور از میان جوانان انتخاب می شدند و با حقوق و مواجب اندک به کار گرفته می شدند. با توجه به اینکه ارتش هزینه های بالایی را به خود اختصاص داده بود، به علت ضعف تسلیحات و آموزش ناکافی، ناکارایی خود را نشان داد (دیگار و همکاران، ۱۳۷۸: ۱۰۲).

اصلاحات دوران رضاشاه که با سیاست تمرکزگرایی و افزایش نقش دولت مرکزی در همه عرصه ها و جنبه بوروکراتیک قوی بود، طبیعتاً با نوسازی دستگاه اداری و گسترش آن و افزایش تعداد کارمندان و استخدام فارغ التحصیلان مدارس و مؤسسات آموزشی عالی با پرداخت حقوق و مزایا مطابق با الگوهای اروپایی همراه بود که این اصلاحات در سال ۱۳۰۱ ش (۱۹۲۲ م) آغاز گردید. از نگاه محققان، دیوان سالاری کردن دستگاه دولتی مساوی با تفکیک نهادی دولت از اقتصاد وابسته به زمین قرون وسطایی بود و این امر نخستین پیش شرط برای استقلال نسبی دولت از طبقات مسلط اقتصادی بود (کارشناس، ۱۳۸۲: ۱۰۸). در این راستا، مقررات جدید استخدامی وضع شد، ولی ناآگاهی مردم از این قوانین و مقررات، حقوق بسیار ناچیز کارمندان، فساد اداری و رشوه خواری در کلیه سطوح، مانع از کارایی و کارآمدی دستگاه اداری می شد. تقسیمات اداری و کشوری از سال ۱۳۱۶ ش تغییر کرد و کشور بر اساس آن به ۱۳ استان تقسیم شد که مطابق با الگوی فرانسه، هر استان به چندین شهرستان و هر شهرستان به چندین بخش تقسیم شد، ولی با حضور ارتش و ژاندارمری و شهربانی زیر نظر ستاد مشترک و شاه، نوعی حاکمیت دوگانه نظامی و غیرنظامی برقرار شد و استاندار عملاً تحت الشعاع قدرت و نفوذ فرمانده نظامی بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۵۴).

در واقع، اقتدارگرایی و پاتریمونیالیسم (Patrimonialism) با وجود آنکه در دوره رضاشاه جنبه بوروکراتیک به خود گرفته بود، با سلطه مطلق شاه و خودکامگی و روابط شخصی، به ویژه از طریق نقش کلیدی نظامیان، همراه بود که ذاتاً از نهادینگی پایدار و عقلایی امور و قانون مندی و رقابت و مشارکت سیاسی و حزبی مردم و حتی نخبگان فکری - سیاسی جلوگیری می کرد.

۲.۴ تحول حقوقی - قضایی و آموزشی

رضاشاه با ایجاد یک نظام حقوقی و قضایی جدید و سکولار، به دوگانگی دیرینه میان

محاكم شرع و محاكم عرف پایان داد. مقدمات این نظام حقوقی جدید در دوره مشروطه و با قانون اساسی و متمم آن فراهم شد، ولی پس از به سلطنت رسیدن و رفته رفته از سال ۱۳۰۷ش در رویارویی مستقیم با دین و روحانیت، در صدد محدودسازی نقش و نفوذ و اقتدار و حوزه فعالیت و اختیارات علما در امر قضاوت، معاملات، عقد و ازدواج برآمد. به موجب اختیاراتی که داور در بهمن ۱۳۰۵ش از مجلس شورای ملی گرفت، سازمان عدلیه و همه دادگاه‌ها را تعطیل و منحل کرد و ظرف دو ماه سازمان نوین دادگستری را به وجود آورد. بعدها، روحانیون از ریاست دادگاه‌ها برکنار شدند و تحصیلات دانشگاهی برای قضاوت الزامی شد و تا به حدی رسید که ۹۰ درصد روحانیون، مشاغل قضایی و وضعیت اجتماعی خود را از دست دادند (دیگار و همکاران، ۱۳۷۸: ۱۰۰).

داور^۱ با همکاری جمعی از قضات عالی کشور و برگزاری نشست‌های متعدد حقوقی، موفق به تدوین لایحه قانون مدنی شد و جلد اول قانون مدنی در سال ۱۳۰۷ش و مجلدات بعدی آن در سال‌های دهه ۱۳۱۰ش تکمیل و به تصویب رسید. همچنین، بر اساس قانون ازدواج و طلاق که در سال ۱۳۱۰ش به تصویب رسید، اجرای صیغه عقد و طلاق به جای محاضر شرعی، به دفاتر ثبت رسمی ازدواج و طلاق سپرده شد. در همان سال، به موجب قانون ثبت اسناد و املاک، رسیدگی به اسناد مربوط به معاملات املاک و سایر معاملات انحصاراً در صلاحیت دادگاه‌های دادگستری درآمد و به موجب قانونی که در ششم دی ۱۳۱۵ش از تصویب مجلس گذشت، قضات باید دارای دانشنامه لیسانس از دانشکده حقوق یا یک دانشگاه خارجی می‌بودند. در نتیجه عرفی شدن نظام قضایی، بسیاری از روحانیون که با نوشتن اسناد معاملات، ازدواج و طلاق امرار معاش می‌کردند، به حاشیه رانده شدند (سینائی، ۱۳۸۴: ۱۷۰-۱۷۱).

در مجموع، اکثر قوانین بر اساس کشورهای اروپایی، به ویژه فرانسه، بلژیک و ایتالیا تنظیم شده بود، اگرچه بخشی از قواعد مذهبی را نیز در خود داشت (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۵۶).

نوسازی در حوزه آموزشی نیز یکی از پر دامنه‌ترین اقداماتی بود که در چهارچوب سیاست‌های دولت پهلوی در ایران به اجرا گذاشته شد. نظام آموزشی جدید در ایران که جای مکتب‌خانه‌ها را گرفت، در سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۹ش پایه‌ریزی شد، اگرچه قبل از آن تلاش‌هایی صورت گرفت، امکان عملی شدن نیافته بود. پس از تأسیس دارالفنون که نخستین دانشگاه ایرانی به سبک جدید است، کوشش‌هایی در ایجاد مدرسه‌های عالی در زمینه‌های مختلف علوم و فنون به منصه ظهور رسید تا ایجاد دانشگاه تهران فهرست این مدارس به

ترتیب تاریخی از این قرار بودند: مدرسه علوم سیاسی، مدرسه فلاحت، مدرسه طب، دارالمعلمین و دارالمعلمات، مدرسه حقوق، مدرسه عالی فلاحت، مدرسه تجارت، دارالمعلمین عالی، مدرسه دامپزشکی (تکمیل همایون، ۱۳۸۵: ۸۷).

اما از سال ۱۳۰۴ ش به بعد، نظام آموزشی رشد چشمگیری پیدا کرد که طی آن با ایجاد مدارس جدید مکتب‌خانه‌های قدیمی تحت نظر روحانیون تطیل شد و دانش‌سراهای مقدماتی در سال ۱۳۰۷ ش تأسیس شدند که به تربیت آموزگاران می‌پرداختند و معلمان نظام جدید باید غیرروحانی و تابع ضوابط وزارت فرهنگ باشند (همان: ۱۵۹) که تا شهریور ۱۳۲۰ ش تعداد دانش‌سراهای کشور به ۳۶ رسید (Banani, 1961: 94) که این اصلاحات نیز از اقتدار و نفوذ روحانیت کاست، به‌ویژه آنکه تعداد مدارس روحانی و حوزه‌های علمیه نیز کاهش یافت.

در اواخر سال ۱۳۱۳ ش، با تصویب قانون تأسیس دانشگاه، بنای دانشگاه تهران نیز آغاز شد و تمام مدارس عالی و دانشکده‌های تأسیس‌شده تا آن زمان را دربرگرفت. تعداد دانشجویان این دانشگاه از ۸۸۶ نفر در سال ۱۳۱۳ ش به بیش از ۳۳۰۰ نفر در ۱۱ دانشکده در سال ۱۳۲۰ ش رسید. با توسعه آموزشی بر میزان زنان تحصیل‌کرده افزوده شد. تعداد دختران دانش‌آموز ۷۵۰۰ نفر در سال ۱۳۰۰ ش به ۸۸۰۰۰ نفر در سال ۱۳۲۰ ش رسید. در سال ۱۳۲۰ ش، یک‌سوم از دانشجویان دانشگاه تهران را دختران تشکیل می‌دادند. مدارس مختلط نیز در دهه ۱۳۱۰ ش تشکیل شدند و اقدامات مربوط به کشف حجاب ابتدا در مؤسسات آموزشی عمومی اجرا شد. همچنین، اعزام دانشجویان به خارج از سال ۱۳۰۷ ش آغاز گردید. که این دانشجویان اکثراً به کشورهای فرانسه، انگلیس، آلمان، سوئیس و بلژیک اعزام می‌شدند که در بازگشت تأثیر عمیقی بر روابط، سنت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه به جای گذاشتند (سینائی، ۱۳۸۴: ۱۶۷-۱۶۸).

در مورد محتوای مطالب درس‌ها، دروس تاریخ، علوم اجتماعی - ناسیونالیسم و ایران قبل از اسلام تبلیغ و جایگزین علایق دینی و مذهبی شده بود و عمده‌ترین اشکال نظام آموزشی جدید محدود بودن آن به شهرها بود و روستاها تقریباً از این امکانات بی‌بهره ماندند. اما در مقابل، آموزش متوسطه و عالی در بین زنان گسترش یافته بود (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۶۶-۱۶۷).

۳.۴ تحول مالی - اقتصادی و صنعتی

در سال ۱۳۰۴ ش، نخستین بانک ایرانی به نام پهلوی قشون (سپه) تأسیس شد، اما حوزه

عملکرد آن به وزارت جنگ و ارتش محدود بود. سرانجام در سال ۱۳۰۷ ش، دولت بانک ملی را تأسیس کرد. مدتی بعد، امتیازنامه بانک شاهی برای چاپ اسکناس لغو و در سال ۱۳۱۱ ش نخستین بار اسکناس بانک ملی به جریان افتاد (رزاقی، ۱۳۶۷: ۴۷۸). باید اذعان کرد که از مهم‌ترین اصلاحات مالی در این دوران، تأسیس بانک ملی با اختیار انحصاری چاپ اسکناس و تلاش برای تثبیت ارزش پول ریال به جای قران با استقرار واحد طلا و نیز استقلال گمرکی کشور به دست دولت بود که با اصلاح نظام مالیاتی و افزایش منابع درآمدی دولت، به‌ویژه درآمدهای نفتی، قدرت و توان مالی و اعتباری و نقش دولت در تخصیص بودجه برای نوسازی از بالا در حوزه‌های مختلف نظامی، اداری، خدماتی، اقتصادی و صنعتی افزایش چشمگیری یافت (موتقی، پیشین: ۲۰۹). خصوصاً، درآمدهای نفتی در این دوران در اقتصاد ایران نقش مهمی داشتند و نفت به عنوان عمده‌ترین محصول صادراتی در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ش نقش اصلی در تأمین اعتبارات ارزی مورد نیاز برنامه‌های صنعتی و نوسازی رضاشاه داشت، تا آنجا که برخی از پژوهشگران علت لغو قرارداد داری را توسط رضاشاه در سال ۱۳۱۱ ش، کاهش شدید درآمدهای نفتی در سال ۱۳۱۰ ش به میزان یک‌چهارم درآمد در سال ۱۳۰۹ ش می‌دانند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۶: ۶۳-۸۲). درآمد نفت ایران از ۴۶۹ هزار پوند استرلینگ در سال ۱۲۹۸-۱۲۹۹ ش به ۴۲۷۱۰۰۰ پوند در سال ۱۳۱۸-۱۳۱۹ ش رسید. و در مجموع، درآمد دولت در فاصله سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۲۰ ش پانزده برابر شد. رشد قابل توجه درآمدهای دولتی و خط‌مشی‌ها و نهادهایی که ایجاد شدند، این امکان را به دولت رضاشاه بخشیدند که تسلط اقتصاد و سیاست تمرکز منابع مالی را پیش‌برد (سینائی، ۱۳۸۴: ۲۰۰). منابع درآمدی دولت عبارت بودند از: عواید نفت، درآمد گمرکات، مالیات‌های غیرمستقیم و مالیات بر درآمد که این منبع آخر سهم کمتری داشت (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۵۹).

همچنین، گسترش شبکه راه‌های ارتباطی و توسعه ارتباطات و حمل‌ونقل از دیگر برنامه‌های اصلاحی دوره رضاشاه بود که نقش مهمی در گسترش حوزه نفوذ و اقتدار دولت و نیز در یکپارچگی بازار ملی و مبادله آزاد کالا و خدمات بین مناطق مختلف شهری و روستایی داشت و به نوسازی اقتصادی و صنعتی کمک فراوانی کرد. پست و تلگراف و تلفن و دیگر وسایل ارتباطی راه دور و نیز رادیو در سال ۱۳۱۹ ش شکل گرفته و توسعه یافت. اگرچه روزنامه‌ها، مطبوعات و نشریات مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند، مگر آنکه مداح و مبلغ سیاست‌های رژیم باشند و در ضمن مهم‌ترین نوآوری در این حوزه تأسیس راه‌آهن

دولتی و سرتاسری ایران بود (همان: ۱۶۱-۱۶۳). احداث خط آهن سراسری که نخست جنوب و شمال و در اواخر سلطنت او بخشی از مسیر شرق و غرب کشور را به یکدیگر مرتبط ساخت، جاه‌طلبانه‌ترین و گسترده‌ترین فعالیت زیربنایی دولت در دهه ۱۳۱۰ ش بود. همچنین، طول راه‌های کشور در فاصله سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ ش از ۲۴۰۰ کیلومتر به بیش از ۲۴۰۰۰ کیلومتر و مجموع وسایل نقلیه از ۱۰۰۰ در سال ۱۳۰۰ ش به ۳۱۰۰۰ دستگاه در سال ۱۳۲۰ ش رسید (سوداگر، ۱۳۵۷: ۲۶۹-۲۷۰).

رشد مناسبات سرمایه‌داری صنعتی در این دوره به پیشگامی و هدایت دولت صورت گرفت. ایجاد صنایع جدید که به دنبال شکست برنامه‌های بخش خصوصی در اواخر دوره قاجاریه عملاً رها شده بود، با دخالت و حمایت گسترده دولت از بخش خصوصی در دستور کار قرار گرفت و بین سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۷ ش تأسیس کارخانه‌های جدید و نیز گرایش به احداث کارخانه‌های بزرگ‌تر شتاب گرفت. تعداد کارگران استخدام شده در این چهار سال ۲۵۰ درصد افزایش یافت (باریر، ۱۳۶۳: ۲۶۱). در این دوران، شمار کارخانه‌های صنعتی مدرن، بدون احتساب تأسیسات نفتی، هفده برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۰۴ ش، کمتر از بیست کارخانه صنعتی جدید و تنها پنج کارخانه بزرگ وجود داشت که هر کدام بیش از پنجاه کارگر داشتند. در سال ۱۳۲۰ ش، شمار کارخانه‌های مدرن به ۳۴۶ و شمار مزدبگیران کارخانه‌های مدرن از کمتر از ۱۰۰۰ نفر به بیش از ۵۰۰۰۰ نفر رسید. با احتساب ۳۱۰۰۰ نفر کارگران شاغل در بخش صنعت نفت و کارخانه‌های مدرن کوچک، شیلات، راه‌آهن، معادن، بنادر و ساختمان تعداد کارگران در مجموع به بیش از ۱۷۰۰۰۰ نفر رسید (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۸۲-۱۸۳).

اما، سیاست‌های توسعه صنعتی با محوریت دولت به شکل‌گیری و قدرت‌یابی نوعی بورژوازی دولتی، نخبگان دیوان‌سالار و مدیران عالی‌رتبه انجامید. و عملاً مانع از قدرت‌گرفتن سرمایه‌داری صنعتی مستقل گردید. آنها با اشغال موقعیت‌های کلیدی در دستگاه حکومتی و در صنایع دولتی نقش محوری را در توسعه اقتصادی و اجتماعی در این دوره ایفا کردند. اما، استمرار قدرت آنها منوط به ادامه تسلط دولت بر اقتصاد بود و فاقد خودمختاری اقتصادی و سیاسی از دولت و در نتیجه وابسته به آن بودند (سینائی، ۱۳۸۴: ۱۵۴). بنابراین، یکی از مهم‌ترین کارکردهای دولت مطلقه رضاشاه که آن را به مدل دولت بناپارتی نزدیک می‌سازد، نقش آن در جهت‌گیری به سمت صنعتی‌شدن است، به حدی که نقش دولت در این دوره از حالت عدم مداخله و آزادگذاری فعالیت‌ها در اقتصاد طی دهه

اول ۱۳۰۰ ش (۱۹۲۰ م) به مرحله مداخله در اقتصاد در دهه دوم ۱۳۱۰ ش (۱۹۳۰ م) گسترش یافت، به ویژه آنکه درآمدهای نفتی عمدتاً صرف تأمین مالی هزینه‌های ادارات دولتی می‌شد. از رقم تقریبی ۵۸ میلیون پوند سرمایه‌گذاری در بخش صنعت سال ۱۳۱۹ ش (۱۹۴۱ م)، ۲۸ میلیون پوند آن را دولت انجام داد و سرمایه‌گذاری خصوصی در این بخش تنها در سال‌های ۱۳۱۵ ش به بعد (نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ م) انجام شد. تا آخر این دهه، بخش دولتی و خصوصی بیش از ۲۶۰ کارخانه با حداقل ۶۳۰۰۰ اسب بخار قدرت و حدود ۴۸ هزار کارگر تأسیس کردند که عمدتاً در صنایع سبک و تولیدکننده کالاهای مصرفی نظیر منسوجات، شکر، کبریت، سیمان و مواد شیمیایی بودند که در بازارهای جهان هم خریدار داشت. از سویی دیگر، واردات عمده را در این دوران، ماشین‌آلات و کالاهای سرمایه‌ای، پارچه و وسایل حمل‌ونقل تشکیل می‌داد (کارشناس، ۱۳۸۲: ۱۱۱، ۱۱۷).

به طور کلی، در این دوره با گسترش روزافزون و سالانه انحصارات دولتی در حوزه تجارت خارجی و فروش اراضی خالصه به افسران ارتش و مقامات ارشد و افزایش خرید و فروش زمین و افزایش قیمت بی‌رویه آن، سرمایه‌های خصوصی به جای فعالیت در حوزه صنعت و تجارت به فعالیت‌های غیرمولد و زودبازده و دلالی و رباخواری و بورس‌بازی سوق پیدا کرد و دولت خود متولی تجهیز منابع و انباشت سرمایه برای صنعتی شدن گردید. به طور کلی، سیاست‌های اقتصادی و مالی ایران را در این دوران می‌توان فهرست‌وار چنین برشمرد (امینی و شیرازی، ۱۳۸۵: ۲/۲۸۳):

۱. اجرای سیاست اقتصاد دولتی (اتاتیسم) (Etatism) و ارشادی (دیرژیسم) (Dirigisme) در چهارچوب نظام اقتصادی مختلط؛
۲. اجرای برنامه‌های عمرانی و تخصیص وجوه زیاد به این امر؛
۳. حمایت از صنایع داخلی؛
۴. تعادل بودجه؛
۵. وصول مالیات‌های زیاد از مردم.

همچنین، سیاست ارضی و کشاورزی رضاشاه در این دوره تأثیر مهمی در روند اقتصادی کشور و عدم شکل‌گیری بورژوازی ملی و مستقل داشته، چراکه با وجود تثبیت موقعیت اقتصادی زمین‌داران، قدرت سیاسی آنان کاهش یافت، هرچند که قدرت اقتصادی و مالکیت آنان پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش با تصویب قانون ثبت املاک و اسناد در بهمن ۱۳۰۰ ش تثبیت و به رسمیت شناخته شد. و نیز با تصویب قانون املاک اربابی و دواب در دی

۱۳۰۴ ش، مالیات ارضی یکسانی در سراسر کشور به میزان سه درصد کل محصول برقرار شد. در آذر ۱۳۱۳ ش، به موجب قانون جدیدی مقرر شد از محصولات کشاورزی و دامی هنگام ورود به شهرها یا صدور از کشور، سه درصد قیمت جنسی مالیات گرفته شود و از هر جنس تنها یکبار مالیات اخذ شود (لمبتون، ۱۳۶۲: ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۲)، به طوری که با اجرای قانون جدید تقسیمات کشوری و توسعه نفوذ دولت مرکزی در کشور، از قدرت سیاسی زمین‌داران بزرگ و خوانین کاسته شد؛ رضاشاه عناوین و القاب اشرافی را لغو کرد و آنان را از ایفای نقشی همچون سال‌های بین دو انقلاب مشروطه و کودتا بازداشت؛ خدمت نظام وظیفه اجباری نیز که عملاً به رهاکردن روستاها توسط نیروی کار جوان و فعال منجر می‌شد، به نارضایتی زمین‌داران افزود (سینائی، ۱۳۸۴: ۱۵۲-۱۵۳). از سوی دیگر، سیاست‌های ارضی معلول مساوات خواهی و عدالت خواهی یا برای مقابله با یک جنبش دهقانی نبوده، بلکه گامی برای درهم شکستن قدرت زمین‌داران و توسعه نفوذ دولت در روستاها بود.

در دوران رضاشاه، بخش کشاورزی و شیوه تولید دهقانی سهم‌بری شاهد تحول اساسی نبود. اگرچه فعالیت‌های تجاری در بخش کشاورزی با توسعه شهرها و رونق اقتصادی تشدید شد، بخش کشاورزی و توجه به آن خارج از برنامه‌های توسعه اقتصادی رضاشاه قرار داشت. گزارش‌های موجود نشان می‌دهد که در آن دوران، زندگی روستاییان سخت و طاقت فرسا بوده است (Foran, 1993: 231-232). و در این دوره، مناسبات ارباب و رعیتی و شیوه تقسیم محصول چون گذشته ادامه یافت، اما بر میزان املاک خصوصی افزوده و بزرگ مالکی به جزء مسلط انواع اصلی زمین‌داری در ایران تبدیل شد (کدی، ۱۳۶۹: ۱۶۱). زمین‌داران بزرگ هرکدام چندین دهکده را مالک بودند و حدود نیمی از کل زمین‌ها را در اختیار داشتند. به دیگر سخن، از یکسو ۳۷ هزار نفر خانوار ۲۰۰۰۰ ده شش‌دانگ را مالک شدند و از سوی دیگر ۶۰ درصد دهقانان ایرانی حتی یک وجب زمین نداشتند؛ ۲۳ درصد از کشاورزان کمتر از یک هکتار، و ۱۰ درصد آنان از یک تا سه هکتار زمین داشتند و فقط ۷ درصد صاحب بیش از سه هکتار زمین بودند. خود رضاشاه به زور یا به بهای بسیار اندک زمین‌های مرغوب را به تملک خود درآورده و به بزرگ‌ترین مالک زمین تبدیل شده بود، به حدی که هنگام برکناری‌اش صاحب ۲۱۰۰ دهکده بود و ۲۵۰ هزار مالک رعیت روی زمین‌هایش کار می‌کردند. این امر مانع از انجام اصلاحات اساسی در روستاها و شکل‌گیری یک طبقه بورژوازی صنعتی و مستقل در شهرها و ایجاد بنیادهای مدنی محکم و مشروع برای رژیم می‌شد. از جمله نتایج حاصل از اصلاحات اقتصادی و مالی دولت و فرایند

صنعتی شدن، تخصیص منافع حاصله به گروه‌های غیرمولد حاکم بر ساختار اجتماعی بود و سیاست‌های مالیاتی دولت همسو با این صاحبان منافع و تجار بزرگ و زمین‌داران، به کاهش مصارف تجملی زمین‌داران و ثروتمندان و افزایش سطح مصرف و استاندارد زندگی طبقات متوسط و پایین شهری و روستایی و توزیع عادلانه‌تر درآمد و ثروت کمکی مؤثر نمی‌کرد. لذا، اگرچه دولت با درجه معینی از استقلال از طبقات، به لحاظ اقتصادی مسلط عمل می‌کرد، ضعف بهره‌وری و نیروی کار و عدم تغییر در ساختار اراضی در روستاها و عقب‌ماندگی ساختاری اقتصاد کشور و نحوه «پیرامونی» ادغام آن در اقتصاد جهانی، مانع از رشد آن شد که دولت در شرایط شکننده بین‌المللی و فشارهای برخاسته از رکود و جنگ دوام آورد.

همچنین، نفت که در بنای اقتصادی کشور نقش مهمی را ایفا می‌کرد، به دلیل مناسبات استثماراری بین شرکت نفت ایران و انگلیس و مسئله تقسیم منافع و در نتیجه قرارداد جدید ۱۳۱۲ ش (۱۹۳۳ م) نتوانست دستاوردهای مهمی برای دولت داشته‌باشد و بخش نفت عملاً نتوانست نقش مهمی را در انباشت سرمایه در این دوران ایفا نماید. در نهایت، تضادهای داخلی و بین‌المللی مانع از تداوم و تقویت فرایند انباشت سرمایه و صنعتی شدن توسط دولت با جهت‌گیری توسعه‌ای شد (موثقی، ۱۳۸۵: ۲۱۱، ۲۱۳-۲۱۴).

عامل مهم دیگر، جنگ جهانی دوم بود که لطمات اساسی به رشد صنعتی و بورژوازی صنعتی و دولتی در ایران وارد کرد و باعث توقف سرمایه‌گذاری‌های صنعتی و توسعه اقتصادی ایران گردید. متفقین تأسیسات زیربنایی را در مسیر تحقق اهداف جنگی استفاده و مستهلک کردند (کدی، ۱۳۶۹: ۲۰۸).

۴.۴ تحول فرهنگی و اجتماعی

تأثیرات فکری نهضت مشروطیت و حضور طبقه جدیدتر تحصیل‌کردگان غرب در کنار طبقه حاکم — که معتقد بودند جامعه سیاسی را باید بر پایه دگرگون‌سازی فرهنگ سنتی به فرهنگ مدرن پیش‌برد و از این طریق، عظمت و تمدن گذشته را بر پایه جدید، در ایران بنیان نهاد — در واقع چشم‌انداز سیاست‌های فرهنگی این دوره است. تلاش‌هایی که در این زمینه انجام شد، چیزی نبود که از روحیه نظامیگری رضاشاه برخاسته‌باشد، بلکه تبلور خواست‌ها و آرمان‌های روشنفکرانی بود که تنها راه رسیدن به تمدن غرب را دوری از سنت‌ها و فرهنگ دینی حاکم بر جامعه ایرانی می‌دانستند.

نوسازی فرهنگی رضاشاه بر سه محور ناسیونالیسم، باستان‌گرایی و تجددگرایی و مذهب‌زدایی می‌چرخید. در محور ناسیونالیسم رضاشاه با تأسیس نهادهای جدید و نو به ترویج باستان‌گرایی با تأکید نژاد آریایی و نیز تأسیس فرهنگستان زبان فارسی اقدام کرد (امینی و شیرازی، ۱۳۸۵: ۲۷۲).

یکی از اصول مهم حاکم بر تجدد، ساختن ایرانی به طرز پهلویسم بود. ویژگی این اصل، ایرانیگری و شاه‌پرستی بود. رجوع به قوانین، مقررات و برنامه‌های این دوران، به روشنی گواهی می‌دهد که اصل یادشده در بسیاری از برنامه‌های این دوران مدنظر بوده‌است. در زیر به بعضی از تصمیمات و اقدامات عصر دولت مطلقه رضاشاه برای دستیابی به این اصل اشاره می‌شود:

تصمیم نمایندگان مجلس راجع به دعوت دولت به تعمیر مقبره حکیم ابوالقاسم فردوسی (۱۳۰۳)، قانون سجل احوال (۱۳۰۴)، قانون یکصد هزار تومان اعتبار برای مخارج جشن جلوس و تاج‌گذاری (۱۳۰۴)، ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی - توهین به شخص اول مملکت (۱۳۱۰)، تفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی موضوع واژه ایرانی‌الاصل (۱۳۱۷)، قانون تبدیل برج‌ها به نام‌های فارسی (۱۳۰۴)، آیین‌نامه به‌کارگیری سال شمسی به جای سال قمری (۱۳۰۶)، به‌کاربردن ایران به جای پارس و پرشیا (۱۳۰۹)، سلام شاهنشاهی و سرود ملی ایران (۱۳۱۴)، تغییرات اسامی نقاط و شهرهای کشور به فارسی و نام‌های باستان (۱۳۱۴)، مراسم سلام در حضور شاه (۱۳۱۲)، نحوه انتخاب اسامی، نقاشی از تمثال پادشاه (۱۳۱۵)، سازمان پرورش افکار (۱۳۱۷)، سازمان پیشاهنگی (۱۳۱۴)، تأسیس انجمن لغت و ادبیات فارسی (۱۳۱۳)، اساسنامه فرهنگ زبان فارسی (۱۳۱۴) و اساسنامه فرهنگستان زبان ایران (۱۳۱۴).

قوانین و مقررات فوق با تکیه بر ارزش خاصی ضرورت یافت که در این پژوهش تحت عنوان ایران‌گرایی و شاه‌دوستی از آن یاد شده‌است.

قوانینی همچون قانون سجل احوال، تابعیت، بازسازی مقبره فردوسی و نیز اساسنامه فرهنگستان زبان ایرانی (فارسی)، که مهم‌ترین گام برای گسترش زبان فارسی بود، دقیقاً در جهت تحقق ارزش ایران‌گرایی تصویب شدند. بر اساس اسناد و مدارک موجود، می‌توان گفت که در آن عصر، ایرانیت و شاه‌پرستی دو رکن مهم و جدانشدنی از مسیر تجدد تلقی می‌شدند و با یکدیگر همزاد بودند. شاه‌دوستی و شاه‌محوری، تلاش برای خلق وجهه کاریزمایی برای پادشاه و پیوند سلطنت با موجودیت ایران و ایران‌گرایی با تأکید بر لزوم

تجدید عظمت ایران باستان، پس از انقلاب مشروطه به صورت یک آرمان درآمد و ناسیونالیسم یکی از زیرساخت‌های اساسی حکومت گشت (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۳۲-۲۳۵).
تجددگرایی و تضعیف ارزش‌های دینی در کارکردی تعاملی، بخشی از برنامه‌های نوسازی فرهنگی دولت رضاشاه محسوب می‌شد. ریشه‌داربودن تفکر دینی و مبانی ارزشی حاکم بر جامعهٔ ایرانی، مانع جدی در فرایند مدرن‌سازی این دوره به‌شمار می‌رفت، به طوری که می‌توان گفت ایران‌گرایی رضاشاه در اقدامات زیر انعکاس یافت (آشنا، ۱۳۷۳: ۷۸):

الف) تأسیس فرهنگستان؛ ب) بزرگداشت فردوسی و شاهنامه؛ ج) تدوین تقویم مستقل ایرانی؛ د) تغییر نام کشور؛ هـ) باستان‌شناسی.

الف) **تأسیس فرهنگستان:** یکی از مشخصه‌های مدرن‌سازی رضاشاه، اصلاح زبان و تلاش برای پاک‌سازی فارسی از واژه‌های وام‌گرفتهٔ بیگانه به‌خصوص عربی بود و برای هدف مورد نظر، در سال ۱۳۱۴ ش فرهنگستان زبان ایران تأسیس شد. البته، پیش از تأسیس فرهنگستان، کمیته‌ای از طرف وزارت‌های جنگ و معارف تشکیل شد که فهرستی از ۳۰۰ واژهٔ نو تهیه کرد. فرهنگستان هشت کمیسون تخصصی داشت که اعضای آن «واژه‌های نو» را برمی‌گزیدند. این واژه‌ها پس از تصویب رضاشاه طی بخشنامه‌ای به سازمان‌های دولتی اطلاع داده می‌شد.^۲ از بدو تشکیل تا پایان سال ۱۳۱۶، تعداد واژگان تصویب‌شده به ۶۵۰ واژه رسید، با وجود این، رضاشاه از کندی کار فرهنگستان شکایت داشت. پس از تجدید سازمان آن، تا پایان سال ۱۳۱۹ یک‌هزار واژهٔ جدید باعجله تصویب شد که این شتابزدگی به نارضایتی کسانی همچون ملک‌الشعرای بهار و محمد قزوینی منجر گردید (صدیق، ۱۳۴۵: ۲/ ۲۵۴-۲۵۵).

همچنین، از دیگر وظایف فرهنگستان، بر اساس مادهٔ ۲ اساسنامه‌اش، مطالعهٔ پیشنهادها برای اصلاح نظام نوشتاری فارسی بود که عملاً به‌جز ارائهٔ چند مقاله، به سطح چشمگیری از زاینده‌گی نزدیک نشد (اتابکی، ۱۳۸۷: ۲۲۷-۲۴۰).

همچنین، با گسترش مدارس عمومی و برقراری تعلیمات اجباری، تأسیس کلاس‌های شبانه «اکابر» برای پیکار با بی‌سوادی و آموزش سالمندان و اجبار کلیهٔ کارکنان دولت به شرکت در آنها، بر شمار باسوادان فارسی‌زبان افزوده شد. هم‌زمان با توسعهٔ زبان فارسی، از رواج زبان‌های محلی چون ترکی، عربی و کردی از طریق منع آموزش و چاپ آثار مکتوب آنها جلوگیری شد. روزنامه‌ها و مدارس آرامنه، یهودیان و بهایی‌ها تعطیل شدند. تنها اقلیت

مذهبی که نه تنها دچار محدودیتی نشد، بلکه وضعیتش بهبود یافت زرتشتیان بودند، چراکه در چهارچوب ناسیونالیسم باستان‌گرا، آنان آریایی‌های اصیلی بودند که از پذیرش دینی خارجی خودداری کرده‌بودند (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۲۰۱-۲۰۲).

مدارس میسیونرهای مذهبی نیز با محدودیت و سرانجام تعطیلی روبه‌رو شدند. در سال ۱۳۰۷ش، وزارت معارف ادارهٔ مدارس مذهبی امریکایی را بر عهده گرفت و دیگر مدارس خارجی موظف به رعایت شیوهٔ مدیریتی آن شدند. در سال ۱۳۱۹ش، تمامی این مدارس دولتی اعلام شدند (آوری، ۱۳۶۹: ۲/۵۰).

در ضمن، در سال ۱۳۱۷ش، سازمان پرورش افکار تأسیس شد. این سازمان از طریق «روزنامه‌ها، رساله‌ها، کتب کلاسیک و کتب عام‌المنفعه، سخنرانی عمومی، نمایش و سینما، رادیو، موسیقی و سرودهای میهنی و امثال آن»، به پرورش و راهنمایی افکار عمومی دست‌زد. ریاست سازمان با نخست‌وزیر احمد متین‌دفتری و اکثر اعضای کمیسیون‌های آن اعضای فرهنگستان بودند. سازمان در شهرستان‌ها شعبی داشت، اما فعالیت آن در ادارات فرهنگ، آموزش و پرورش، دانشگاه و وزارتخانه‌ها بیشتر بود. شرکت دبیران و آموزگاران در جلسات آموزشگاه پرورش افکار اجباری بود. بیش از ۵۰ درصد برنامه‌های آموزشی به شرح «بزرگ‌ترین آثار ملی ایران»، «خدمات ایران به عالم تمدن»، «ملیت و وحدت ملی»، «پیشرفت ایران در عصر پهلوی»، و «مبارزه با خرافات و عقاید صخیف» اختصاص داشت.^۳ این سازمان مهم‌ترین نهاد فرهنگی متمرکز در دورهٔ رضاشاه بود. سعید نفیسی که همکار سازمان و سخنران برخی از جلسات آن بود، وظیفهٔ مهم سازمان را یکسان‌سازی افکار و آمال و آرزوهای افراد می‌دانست، آن‌چنان که «اتحاد و اتفاق کلمهٔ واقعی در میان ایشان فراهم‌شود تا در میان افراد تحصیل‌کرده به‌هیچ‌وجه اندک اختلاف و دوگانگی از حیث افکار و آمال و آرزوهای انسانی پیش نیاید» (نفیسی، ۱۳۴۵: ۱۸).

ماهنامهٔ *ایران/امروز* به عنوان ارگان تبلیغاتی سازمان در سال ۱۳۱۷ش منتشر شد و به مدت ۲ سال تا سال ۱۳۲۰ش انتشار یافت که در آغاز تیراژ آن ۵۰۰۰ نسخه بود، اما به دلیل مشکلات پیش‌روی، به ۲۰۰۰ نسخه تقلیل یافت (گنجینهٔ اسناد، ۱۳۷۰: ۱۲۳).

ب) **بزرگداشت فردوسی و شاهنامه:** در سال ۱۳۰۵ش، با حمایت رضاشاه انجمن آثار ملی تشکیل شد و این انجمن در نخستین قدم در صدد آبادکردن قبر فردوسی برآمد و در سال ۱۳۱۳ش به مناسبت هزارمین سالگرد تولد فردوسی، کنگرهٔ بزرگی به مدت یک هفته با حضور ۴۰ تن از خاورشناسان از ۱۷ کشور در تالار دارالفنون تهران برگزار شد و در ۲۰

مهرماه، در پایان کنگره، ساختمان جدید آرامگاه فردوسی در طوس افتتاح شد. دامنه تجلیل از مفاخر فرهنگ ایران به فردوسی، حماسه سرای بزرگ تاریخ ایران، محدود نماند؛ برای شعرای بزرگی چون حافظ و سعدی آرامگاه‌هایی ساخته و مقام ادبی آنان پاس داشته شد. در همین سال‌ها، کتاب‌های بسیاری درباره تاریخ تمدن‌های باستانی ایران و جهان تألیف یا به سفارش کمیسیون معارف ترجمه شدند.

ج) تدوین تقویم مستقل ایرانی: در دوران نخست‌وزیری سردار سپه، با تصویب مجلس پنجم، سال خورشیدی که از دوران مشروطه برای انجام کارهای اداری استفاده می‌شد و آغاز آن «نوروز» اول فروردین هر سال بود، رسمیت یافت. مبدأ تاریخ کماکان هجرت پیامبر از مکه به مدینه بود، اما به جای نام‌های عربی و ترکی ماه‌های سال، از نام‌هایی با ریشه فارسی استفاده شد. در سال ۱۳۱۵ ش، دولت استفاده از تاریخ میلادی را حتی در روزنامه‌ها منع کرد؛ فقط بانک‌ها و مؤسساتی که با کشورهای خارجی سروکار داشتند، می‌توانستند از این تاریخ استفاده کنند (بیرشک، ۱۳۶۷: ۲۰۸).

د) تغییر نام کشور: در واقع، جهت‌گیری ناسیونالیسم دوره رضاشاهی با تغییرات اسامی آغاز شد. او نام‌خانوادگی «پهلوی» را برای خود برگزید تا یادآور عظمت تاریخ ایران پیش از اسلام باشد؛ سپس، نام برخی از شهرها و استان‌های کشور تغییر یافت: عربستان به خوزستان، بندر انزلی به بندر پهلوی، ارومیه به رضائیه، علی‌آباد به شاهی، محمره به خرمشهر و ناصریه به اهواز و سرانجام در سال ۱۳۱۳ ش، از کشورهای خارجی خواسته شد به جای «پرشیا» که نام یکی از استان‌های ایران است، از نام «ایران» استفاده کنند که نشان‌دهنده زادگاه نژاد آریایی است.

ه) باستان‌شناسی: در سال ۱۳۰۱ ش، انجمن آثار ملی برای ثبت آثار و ابنیه تاریخی و مجموعه‌های نفیس تأسیس شد. در مهر ۱۳۰۶ ش، امتیاز انحصار فرانسویان برای کاوش‌های باستانی لغو و همه کاوش‌های باستانی تحت نظارت وزارت معارف قرار گرفت. یک هیئت باستان‌شناسی از آلمان در تخت‌جمشید و یک هیئت امریکایی در شهر ری به کاوش‌های باستانی پرداختند. در نتیجه این کاوش‌ها، بسیاری از آثار تخت‌جمشید از جمله هزاران لوح از گل پخته به دست آمد. موزه ایران باستان در سال ۱۳۱۵ ش گشایش یافت. اشیای گردآمده در این موزه آثار پنج‌هزار سال تمدن ایران را دربرمی‌گرفت (صفایی، ۲۵۳۵: ۱۱۲-۱۱۶).

در ادامه، تغییر پوشاک و کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ ش که از جمله دلایل آن می‌توان به ضدیت با روحانیون، ملی‌گرایی و ملت‌سازی، بعد بین‌المللی (اروپایی‌شدن) اشاره کرد

(اتابکی، ۱۳۸۷: ۲۰۵-۲۱۲)، اجبارکردن کارمندان دولت به پوشیدن لباس به شیوه غرب و به سرگذااردن کلاه اروپایی (کلاه شاپو) در سال ۱۳۰۷ ش، استعمال عناوین غربی در ادارات و مؤسسات دولتی و اعزام دانشجویان ایرانی به اروپا، از جمله سیاست‌هایی بود که دولت در جهت جایگزینی فرهنگ اسلامی با فرهنگ اروپایی به‌کارگرفت (مکی، ۱۳۷۴: ۱۵۷).

در این راستا، در برابر خیل عظیم مخالفان، حامیان ناسیونالیسم رضاشاه عبارت بودند از: طبقه متوسط جدید که توسعه خود را مرهون سیاست‌های دولت بود و بخشی از روشنفکران متجدد که فرهنگ و دیوان‌سالاری دولت مطلقه را می‌ساختند (سینائی، ۱۳۸۴: ۱۸۶).

همچنین، شاه‌محموری و شاه‌دوستی و تلاش برای تحقق وجهه کاریزمای رضاشاه یکی از محورهای اساسی فرهنگ سیاسی در دوران رضاشاه به‌شمار می‌آمد.

بدین ترتیب، با ترجیح نظام سیاسی و حمایت نخبگان فکری، به اصلاحات غیربومی که بر الگوهای بیرونی مبتنی بود، توجه بسیار شد؛ به بیانی دیگر، توجه به مظاهر فرهنگی غرب، به‌ویژه تمرکز بر لایه‌های سطحی آن، منشأ پیدایش نوعی دوگانگی فرهنگی در فرهنگ بومی و سنتی ایرانیان گردید و جامعه را بدین سمت سوق داد که همان شکاف اقتصادی بین دو قشر جامعه، به نوعی شکاف فرهنگی منتهی شود. در نهایت، نوسازی در زمینه فرهنگی به شکست منجر شده و با وجود فعالیت‌های فرهنگی که برای تقویت و تثبیت ناسیونالیسم باستان‌گرای پهلوی صورت‌گرفت، با اشغال ایران توسط متفقین و سقوط دولت رضاشاه، ناسیونالیسم او نیز به انزوا گرایید.

۵. نتیجه‌گیری

فرایند نوسازی دربرگیرنده تغییرات اساسی در مجموعه نظام اجتماعی، در تمام ابعاد و حوزه‌های مختلف ایستارها و ساختارهای اقتصادی-اجتماعی و سیاسی است که در تجربه کشورهای توسعه‌یافته بر مبنای مدرنیته و توسط دولت و بورژوازی ملی، به ایجاد جامعه مدرن منجر شد. اما، نوسازی در دوره پهلوی اول شتابان صورت‌گرفت و به دلیل تسلط دولت بر منابع قدرت، ناتوانی و پراکندگی جامعه مدنی، نوسازی در عرصه‌هایی انجام شد که با ساخت و سرشت دولت مطلقه در انطباق بود. لذا، ممانعت دولت مطلقه از گسترش مشارکت و شکل‌گیری رقابت، حوزه سیاست ایران را به عرصه‌ای توسعه‌نیافته در ساخت اقتصادی و اجتماعی تبدیل کرد. به بیانی دیگر، دولت مطلقه در حوزه سیاست و نظام

سیاسی مانع توسعه بود و به بازتولید استبداد و خودکامگی منجر شد. به بیانی دیگر، تکوین ساخت دولت مطلقه ضمن بازتولید استبداد و خودکامگی، مانع از تحقق اهداف جنبش اصلاح طلبانه مشروطیت پیرامون حکومت قانون و پارلمان و مشارکت سیاسی مردم و استقلال گروه‌ها و طبقات اجتماعی شد و همگی این اصلاحات اعم از مالی، اداری، آموزشی، نظامی و اقتصادی و ... در واقع دولت مطلقه رضاشاه را به مدل بناپارتی نزدیک کرده بود و به دلیل نارسایی‌های اساسی ایستاری و ساختاری، موفق به حل بحران‌های عمده هویت، مشروعیت، توزیع و تضادهای عمده داخلی و خارجی و برقراری ثبات نهادینه و قانونمند و پایدار به سمت سرمایه‌داری و جامعه مدرن همراه با تقویت نهادهای مدنی و دموکراتیک و بورژوازی مستقل و ملی نگردید. رابطه ضعیف دولت و جامعه از مقاومت و قدرت چانه‌زنی دولت در برابر اعمال فشار و سیاست‌های امپریالیستی دولت‌های اروپایی کاست و در نهایت رضاشاه مجبور به کناره‌گیری شد.

پی‌نوشت

۱. علی اکبر داور (۱۲۴۶ تهران - ۱۳۱۵ تهران) از رجال سیاسی دوره رضاشاه بود که در پست‌های وزیر مالیه در کابینه محمدعلی فروغی (۱۳۱۲-۱۳۱۵)، وزیر معارف (فرهنگ)، وزیر عدلیه (دادگستری) انجام وظیفه کرد و به بنیان‌گذار دادگستری نوین ایران نامور شده است. ایجاد نظام قضایی در کشور، تأسیس «اداره ثبت احوال»، تدوین «قانون ثبت اسناد»، «قانون ثبت املاک»، «قانون ازدواج و طلاق» و تأسیس بیمه ایران از مهم‌ترین دستاوردهای او بود. وی به گونه مشکوکی درگذشت. برخی مرگ او را یکی از ترورهای سیاسی دولتی مخالفان و ناراضیان در دوران رضاشاه به‌شمار می‌آورند. برای اطلاع بیشتر ← ابراهیم خواجه‌نوری (۱۳۵۷). *بازیگران عصر طلایی*، تهران: جاویدان؛ حسین مکی (۱۳۶۲). *تاریخ بیست‌ساله ایران*، ج ۶، تهران: نشر ناشر؛ حسین مکی (۱۳۷۹). *رجال‌شناسی عصر رضاخانی*، ج ۱۱، تهران: جهان کتاب؛ باقر عاقلی (۱۳۶۹). *داور و عدلیه*، تهران: علمی.
۲. برای اطلاع بیشتر ← *واژه‌های نو* (۱۳۵۴). ج ۳، تهران: فرهنگستان زبان ایران.
۳. *فرهنگ‌سنجی در دوره رضاشاه، اسناد منتشرنشده سازمان پرورش افکار ۱۳۱۷-۱۳۲۰* (۱۳۷۵). به کوشش محمود دلفانی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ص ۵.

منابع

آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۸). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نی.

- آشنا، حسام‌الدین (۱۳۷۳). فرهنگ و تبلیغات حکومت در ایران، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
آوری، پیتر (۱۳۶۹). تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ج ۲، تهران: عطایی.
احتسابیان، احمد (۱۳۱۵). جغرافیای نظامی ایران، تهران: چاپ ارتش.
اتابکی، تورج (۱۳۸۷). تجلد آمرانه جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی توسعه، تهران: کیهان.
اسکلیز، لزل (۱۳۷۶). جامعه‌شناس نظام جهانی، ترجمه علی هاشمی گیلانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴). تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی)، تهران: علمی و فرهنگی.
امینی، علیرضا و حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی (۱۳۸۵). تحولات سیاسی اجتماعی ایران از قاجاریه تا استقرار رضاشاه، ج ۲، تهران: قومس.
باریر، ج (۱۳۶۳). اقتصاد ایران ۱۹۰۰-۱۹۷۰، تهران: مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه. بشیریه، حسین (۱۳۷۸). جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
بنوعزیزی، علی (۱۳۷۴). «جایگاه سنت و تجدد»، ترجمه محمد عابدی اردکانی، ماهنامه فرهنگ و توسعه، ش ۱۸.
بیرشک، احمد (۱۳۶۷). گاهنامه تطبیقی سه‌هزار ساله، تهران: علمی و فرهنگی.
پیران، پرویز (۱۳۶۷). «برنامه‌ریزی توسعه برون‌زا»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۲۵.
تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۵). آموزش و پرورش در ایران، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳). توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، تهران: جهاد دانشگاهی.
دلفانی، محمود (۱۳۷۵). فرهنگ‌سنجی در دوره رضاشاه، اسناد منتشر نشده سازمان پرورش افکار ۱۳۱۷-۱۳۲۰، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
دیگار، ژان پیر، برنارد هورکارد، و یان ریشار (۱۳۷۸). ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ج ۲، تهران: البرز.
رزاقی، ابراهیم (۱۳۶۷). اقتصاد ایران، تهران: نی.
زهیری، علیرضا (۱۳۸۱). انقلاب اسلامی و هویت ملی، تهران: انجمن معارف.
سوداگر، م. (۱۳۵۷). رشد روابط سرمایه‌داری در ایران مرحله انتقالی ۱۳۰۴-۱۳۴۲، تهران: پازند.
سینائی، وحید (۱۳۸۴). دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران، تهران: کویر.
شیخ‌الاسلامی، جواد (فروردین و خرداد ۱۳۶۶). «خاطرات سرجان کدمن و داستان تجدید امتیاز نفت جنوب»، آینه، س ۱۳، ش ۱-۳.
صدیق، عیسی (۱۳۴۵). یادگار عمر، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
صفایی، ابراهیم (۲۵۳۵). بنیادهای ملی در شهریاری رضاشاه کبیر، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.

۸۶ برنامه تجدد و نوسازی ایران در عصر رضاشاه پهلوی

- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۰). *بنیادهای علم سیاست*، ج ۸، تهران: نی.
- کارشناس، مسعود (۱۳۸۲). *نفت و دولت و صنعتی‌شدن*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران: گام نو.
- کدی، نیکی (۱۳۶۹). *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه شاهرخ قائم‌مقامی، تهران: قلم.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۹). «رضاشاه و مسئله ایلات»، ترجمه کاظم فیروزمند، *ماهنامه مهرنامه*، س ۱، ش ۷.
- گنجینه اسناد (۱۳۷۰). *فصلنامه تحقیقات تاریخی*، س ۱، دفتر اول.
- گلدروپ، جی. ای. (۱۳۷۱). *جامعه‌شناسی جهان سوم*، ترجمه جواد طهوریان، تهران: آستان قدس.
- لمبتون، ا.ک.س. (۱۳۶۲). *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، ج ۳، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مکی، حسین (۱۳۷۴). *تاریخ بیست‌ساله ایران*، تهران: علمی.
- موثقی، احمد (۱۳۸۵). *نوسازی و اصلاحات در ایران*، ج ۱، تهران: قومس.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۵). *تاریخ معاصر ایران از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰*، تهران: فروغی.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۸). «تأملی در روند پارادایم نوسازی و مطالعات توسعه، نظریه وابستگی و پدیده جهانی‌شدن»، *فصلنامه علوم سیاسی*، ش ۸.
- واژه‌های نو (۱۳۵۴). ج ۳، تهران: فرهنگستان زبان ایران.
- وکیلی‌زاد، سیروس (۱۳۷۸). «نوسازی و توسعه در ایران: برخورد آگاهی»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۱۴۷ و ۱۴۸.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

Banani, Ammin (1961). *The Modernization of Iran (1921-1941)*, Stanford: Stanford University Press.

Foran, John (1993). *Fragile Resistance, Social Transformation in Iran From 1500 to the Revolution*, Boulder: Westview Press.

Vago, Steven (1989). *Social Change*, London: Prentice Hall.

Varma, Baidya Nath (1980). *The Sociology and Politics and Politics of Development*, London: Routledge and Kegan Paul.